

آفاق قواعد فقه اصطیادی در فقه معاصر اهل سنت^۱ حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد مبلغی

چکیده

استاد مبلغی به برخی قواعد فقهی اهل سنت و عملیات استنباط و اصطیاد آن قواعد اشاره داشت و در ضمن بحث به تفاوت‌هایی که در اصطیاد قاعده بین شیعه و اهل سنت احیاناً وجود دارد نیز اشاره کرد. ایشان انواع قواعد فقه منصوص را قواعد قرآنی و قواعد روایی می‌داند و معتقد است در هر دوی اینها شیعه نتوانسته مانند اهل سنت قواعد تولید کند. ایشان ضمن اینکه می‌گوید آیات قرآن آستن قواعد است، بر آن است از حیث مبنایی، چون دیدگاه کلامی ما این است که قرآن فرازمانی است؛ از این جهت قواعد فقه ما متمرکز بر یک بخش‌هایی از زمان مثل زمان صدور یا نزول نیست؛ بلکه به گونه‌ای کلام خداوند بنا شده است که اگر ما اجتهادمان را ارتقا ببخشیم و قدرت استنباطمان از قرآن را بازتعریف بکنیم می‌توانیم از قرآن قواعدی استخراج بکنیم که فرا روی ما در حوزه‌ها و زمینه‌های مختلف کارساز باشد. اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است ارائه بکنند؛ ولی ما در این باره در نقطه ضعف هستیم. استاد می‌گوید به بنده گفتند از کجا این قاعده و جوب اعمار الأرض را درآوردید؟ گفتیم از آیه «واستعمرکم» گرفته‌ام که این استنباط، نوعی اصطیاد بسیط است. ایشان معتقد است فقه را باید سمت مشکلات امروز ببریم؛ لیکن نیازمند قواعد جدیدی هستیم.

۱. این گفتار توسط آقای امیر محمدیان استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنان رک: پایان نشست.

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن متمرکز بر قواعد فقهی اهل سنت است و آن گونه که بنده از عنوان فهمیدم باید تحقیق کنیم که در اهل سنت عملیه اصطیاد القاعده یا کار اصطیاد قاعده در چه وضعیتی قرار دارد و چه دامنه‌ای داشته یا دارد یا امکاناً می‌تواند داشته باشد. بیشتر متمرکز بر کار اصطیاد هستیم طبعاً اگر در اثنای بحث، مجالی دست بدهد تفاوت‌هایی که احیاناً در اصطیاد قاعده بین شیعه و اهل سنت وجود دارد بیان می‌شود.

بی‌گمان هم شیعه و هم سنی بخشی از قواعد آنها قواعد منصوص^۱ علیها است؛ خواه در آیات خواه در روایات و در این زمینه هر دو مثل هم هستند فقط تفاوت‌های اندکی وجود دارد که عرض می‌کنیم.

انواع قواعد فقه منصوص^۲

قواعد منصوص^۳ علیها به دو قسم تقسیم می‌شود:

قواعد فقه منصوص قرآنی

در این زمینه شیعه نوعاً وقتی قاعده‌ای را از قرآن اخذ می‌کند، یک عنوان مختصر برای آن انتخاب می‌کند؛ مثلاً قاعده لا ترز وازرة وازرة اخرى یا قاعده وزر یا قاعده احسان یا قاعده وفای به عهد یا قاعده نفی سبیل.

۲. قواعد به دو بخش منصوص و اصطیادی تقسیم می‌شوند. قواعد منصوص به آن دسته از قاعده‌هایی که در یکی از منابع سه‌گانه قرآن، سنت نبوی و سنت اهل بیت (ع) وارد شده‌اند اطلاق می‌شود و قواعد اصطیادی قواعدی هستند که فقها آنها را از مجموعه‌هایی از روایات یا احکام برگرفته‌اند. بی‌گمان قواعد منصوص - که از اعتباری بیشتر و وضعیتی اطمینان‌بخش‌تر برخوردار هستند - نمایانگر این واقعیتند که قواعد قدمتی همسان با ظهور اسلام دارند و شکل‌گیری آنها همزمان با تشریح احکام فقهی در اولین سال‌های بعثت، آغاز شده است. هر چند قواعد در اولین دوره پیدایش خود به همراه احکام جزئی و به صورت ناشناخته برای مردم ارائه می‌شد؛ ولی در عین حال، حجم گسترده‌ای از متون منبع و مرجع را به خود اختصاص داد؛ تا آنجا که مهمترین منبع الهام قواعد فقهی در همین دوران و در چارچوب قواعد فقهی «قرآن مجید» و «قواعد نبوی» به میدان آمد. بنابراین در اولین روزهای ظهور اسلام، حجم گسترده‌ای از قواعد - اما حداقل ناشناخته - برای آن زمان تولید شد.

اگر بپذیریم که قرآن، تبیین فقه را از طریق ارائه انبوهی از قواعد انجام داده است، به‌ناچار باید این حقیقت را بپذیریم که فقه مورد نظر قرآن، ذاتاً منسجم و به‌هم‌پیوسته است. در این صورت، آنچه از پیامبر (ص) انتظار می‌رود رویکرد قاعده‌مند در ارائه فقه است. در حقیقت، پیامبر (ص) تبیین فقه را با این رویکرد آغاز کرد و در موارد بسیاری سعی داشت به‌جای بیان احکام جزئی، موارد گوناگونی را که از نظر حکم، متحد هستند با عباراتی گویا بیان کند. امامیه و اهل سنت از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که فرمود «اعطیت - یا اوتیت - جوامع الکلم». (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۱ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۴۲). با توجه به اینکه فعالیت‌های پیامبر را نه می‌توان و نه باید در فقه خلاصه کرد؛ بلکه حتی - بی‌آنکه تحقیقی گسترده کرد - چهره اصلی فعالیت‌های وی را نمی‌توان فقهی دانست. از این رو نباید تصور کرد که مقصود پیامبر (ص) از عنوان «جوامع الکلم» صرفاً قواعد فقهی بوده است. کلمات پیامبر (ص) در تمام زمینه‌ها از ویژگی جامعیت و فراگیری برخوردار است. به همین سبب در روایات فراوان، عبارتهایی پر معنی و فراگیر از پیامبر (ص) در موضوع اعتقادات، اخلاقیات و... به چشم می‌خورد. البته باید پذیرفت که بخش مهمی از تلاش‌های پیامبر (ص) فقهی بوده است. رک: نگاهی تاریخی و تحلیلی به قواعد فقهی نبوی؛ احمد مبلغی، مجله فقه اهل بیت فارسی، ش ۳۹ و ۴۰.

ما عادت‌مان بر آن است که در قواعد منصوص^۳ علیه قرآنی یک عنوان مختصری برای قاعده برمی‌گزینیم اگرچه وقتی قاعده را ذکر می‌کنیم خود قاعده ذکر می‌شود؛ اما در هنگام اشاره کردن و لیست کردن و نام‌بردن علامت اختصار را بکار می‌بریم. در اهل سنت عمدتاً خود نص را ذکر می‌کنند. مثلاً می‌گویند قاعده لا تزرر وازرة و زرراً آخری و کمتر دیدم که با علامت اختصار به آن پردازند. این یک تفاوت است. اما قواعد مشترک هم زیاد دارند و هر دو هم از قرآن هست.

نکته‌ای که خوب است اشاره کنم این است که قواعد قرآنی خیلی بیشتر از آنچه تاکنون شناخته شده است می‌باشد. یعنی چه در فضای شیعه و چه در فضای اهل سنت، قواعد قرآنی بسیار گسترده و فراوان است که بخشی ذیل همین قواعد منصوص^۳ علیها و بخشی تحت عنوان اصطیاد قرار می‌گیرد. اینکه می‌گوییم قواعد قرآنی خیلی زیاد است منظور آن قواعد منصوصه نیست؛ بلکه قواعدی است که ممکن اخذها و استنباطها و اصطیادها من القرآن الکریم.

بنده یک مقاله‌ای را برای کنفرانسی درباره شیخ حرّعاملی نوشته بودم که ایشان یک نگاه قاعده‌ای البته به صورت متفاوت و متمایز داشته است. یعنی هم از حیث نظری و دیدگاهی و هم از حیث مصداقی می‌گوید که چه قواعدی داریم. ایشان اگرچه اخباری است؛ اما کتابی در قواعد فقهی دارد که در نگاه ایشان قواعد فقهی بسیار گسترده ارائه شده است و دیدگاه نظری‌اش هم یک دیدگاه شبکه‌ای هر می است که قاعده‌ها چنان نیست که به صورت منسلخ و جدا از هم باشند؛ بلکه رابطه‌ای بین آنها برقرار است و این رابطه افزون بر اینکه شبکه‌ای است با تحلیلی که از نگاه ایشان می‌توان کرد هر می هم هست. یعنی همین‌طور ارتقایی بعضیها فوق بعض است و می‌رود می‌رود تا به یک نقطه می‌رسد.

در آن مقاله که در لبنان چاپ شده است قواعد را تا جایی که به ذهن من رسیده است از قرآن استخراج کرده‌ام. لذا قرآن سرزمین بسیار آماده و مهیا برای جلب و جذب استخراج قاعده هست.

از حیث مبنایی هم چون دیدگاه کلامی ما این هست که قرآن فرازمانی است؛ لذا هر چیزی که فرازمانی باشد جزئیات مربوط به زمانی‌های مختلف را به‌گونه‌ای در قالب‌های کلی لحاظ می‌کند. قرآن از این جهت نگاهش معطوف و متمرکز بر یک بخش‌هایی از زمان مثل زمان صدور یا نزول نیست؛ بلکه به‌گونه‌ای کلام خداوند بنا شده است که اگر ما اجتهادمان را ارتقا ببخشیم و قدرت استنباطمان از قرآن را بازتعریف بکنیم می‌توانیم از قرآن خیلی قواعد استخراج بکنیم که این قواعد فرا روی ما در حوزه‌ها و در زمینه‌های مختلف می‌تواند کارساز باشد.

بنابراین یک بخش قواعد منصوص^۳ علیها قرآنی است که این اشکال هم به شیعه و هم به اهل سنت متوجه هست که ما قواعد منصوص^۳ علیهای قرآنی را یک استقراء تامی نکرده‌ایم و کامل استخراج نکرده‌ایم تا چه رسد به قواعد اصطیادی از قرآن که باب اوسعی دارد.

قواعد فقه منصوص روایی^۳

۳. فقه منصوص یا همان فقه روایی، بیان احکام و مسایل فقهی با مضامین و متون روایات است. فقه منصوص، مقابل فقه مستنبط بوده و دربرگیرنده بخشی از مسایل فقهی است که به‌طور مستقیم از کلام معصومان علیهم‌السلام بدست می‌آید و برای صدور فتوا از عین الفاظ روایات

در این زمینه سه نکته را باید توجه کرد.

۱. در بسیاری از قواعد اهل سنت در این بخش عین نصّ روایت آمده و فراوان هم هست؛ مثل *لا ضرر ولا ضرار* یا *کلّ مسکر حرام* یا *ما اسکر کثیره فقلیله حرام* از این سنخ روایات که بسیارند و لباس *قاعده* بر تن دارند و در تجربه قاعده‌گرایی اهل سنت پخش و ذکر شده است که عیناً قواعد وارد در روایت در دانش قواعدی اهل سنت به صورت انبوه مشاهده می‌شود

۲. در مواردی نصّ آمده ولیکن بشیء من التّغییر والتّعدیل که گاهی نصّ را آوردند و تغییری در آن ایجاد کرده‌اند، منتها این تغییر تغییری نیست که ادبیات نصّ را یکسره کنار گذاشته باشند و برود در اصطیاد قرار بگیرد. این بخش هم ملحق به قواعد منصوص‌علیه روایی است و گویی قواعد منصوص‌علیه روایی بر دو قسم است: یک قسم عیناً نصّ آمده است.

یک قسم نصّ آمده با تغییری بسیط و تعدیلی و تغییری ایجاد کردند.

۳. نکته سوم در مورد قواعد منصوص‌علیه روایی در بین اهل سنت این است که خیلی گسترده و انبوه به روایات مراجعه کرده‌اند و تاجایی که امکان داشته از روایات قواعد اخذ کرده‌اند.

ما اینجا باید اعتراف کنیم به‌رغم اینکه روایات ما حامل قاعده است و عجیب است از اینکه در روایات ما قواعد عیناً با ادبیات قاعده‌ای آمده است ولیکن ما عبور کردیم و نادیده گرفتیم و گویی عادت کرده‌ایم صد قاعده را تکرار کنیم درحالی‌که انبوهی از قواعد مثل فرمول‌های فقهی در روایات ما موجود است.

البته بعضی از افراد هم بودند که اینها را جمع کرده‌اند حالا ممکن هم هست که توفیق چاپ آنها را پیدا نکرده‌اند. کما اینکه نقل شده مرحوم شیخ کاظم تبریزی ۶۰۰ یا ۷۰۰ قاعده از روایات و غیر روایات درآورده است و بعد هم دستور داده که چاپ نکنید و کتاب‌های دیگرش هم اجازه چاپ نداده است. یا مرحوم میرزا حبیب‌الله کاشانی هم یک مجموعه‌ای از قواعد دارد و کسانی دیگر هم دارند که چاپ شده است و فهرستی از قواعد است و آقای شیرازی مرحوم هم یک قواعد دارد اما خیلی گسترده نیست.

استفاده می‌شود. فقه منصوص گونه‌ای از ارائه فقه است. در این روش، فقیه مسایل فقهی را در قالب الفاظ یا مضامین روایات بیان می‌کند، بدون آنکه از راویان و نیز امامی که روایت از او نقل شده است نامی ببرد. برخی معاصران از این‌گونه فقه به «اصول متلقات» تعبیر کرده‌اند.

در اوایل قرن چهارم هجری سبک جدیدی برای کتابت فتاوی فقهی به وجود آمد؛ زیرا فقها در استفاده از الفاظ روایات ائمه علیهم‌السلام متعبد بودند و فتاوی خود را با به‌کارگیری عین الفاظ روایات ایشان صادر می‌نمودند. یعنی در هنگام تدوین کتاب‌های فقهی، متن روایت را بدون ذکر سند آن به‌عنوان فتاوی خود می‌آوردند. شیخ صدوق و پدر بزرگوارش علی بن بابویه، شیخ مفید و شیخ طوسی از جمله این فقها بودند. بنابراین، مسایلی که در آن زمان‌ها مطرح بوده، مسایل متلقات گرفته شده از معصومان علیهم‌السلام بوده و به فقه آن زمان، فقه منصوص می‌گویند. (فرهنگ‌نامه اصول فقه، تدوین توسط مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ص ۶۰۵، برگرفته از مقاله «فقه منصوص» از کتاب فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۵، ص ۷۲۲).

قواعد فقهی خیلی بیشتر از این لیست‌ها است و باید حکم و موضوع و تطبیقات قاعده مشخص شود. یکی از فایده‌های قاعده این است که اگر از این رهگذر وارد فقه بشویم یک فقه منسجمی می‌شود که هرکدام ذیل یک قاعده هست و مهارت تطبیق قاعده پیدا می‌کنیم و سریع‌تر هم بر فقه یا بخش‌هایی از فقه مسلط می‌شویم. لذا خود امامان ما هم آموزش‌شان آموزش از قاعده به فقه بوده است و ما از فرع به قاعده هستیم نه از قاعده به فرع که هم میان‌برتر است و هم مهارت‌افزاتر و هم با منطق و انسجام فقه بیشتر آشنا می‌کند؛ اما چون تجربه فقهی ما به آن سمت نرفته است انجام نداده‌ایم.

البته مانعاً الجمع هم نیست که ما آموزش فقه را به آن صورت انجام دهیم اما درس خارج را به این صورت. آموزش فقه باید به این صورت باشد نه اینکه بعد از ۷ یا ۸ سال یک فقه مجموعی دست طلبه نیست؛ چون ذهن در جزئیات بوده و تازه همان را هم به همه جزئیات نرسیده است! لذا منطق قاعده‌ای و منطق *علینا الاتقاء الاصول* و *علیکم التفریع اصلاً* جریان‌ی در این نظام آموزشی ما ندارد و آموزش فقه ما دیرپا و کم‌تأثیر شده است و باید برای نظام آموزشی فکری کرد. البته در تجربه شیعه یک‌بار می‌خواست این اتفاق بیفتد، اما همراهی نکردند و آن شهید *اول* بود که *القواعد والفوائد* نوشت؛ اما پا نگرفت و ما حتی در قواعد فقهی مان هم به آن سمت نرفتیم. ما پس از اخباری‌ها یک تجربه جدیدی از قواعد فقهی ساختیم که خیلی پا به جای آن قدم‌های شهید نگذاشته‌ایم.

اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است اینها را ارائه بکنند. باینکه اگر ما ورود کنیم یقیناً قواعد فقهی مان بیشتر خواهد بود.

بنده یادم نمی‌رود مجمع فقه جدّه یک *معلمة القواعدی* را تدوین کردند که سال‌ها روی آن کار کرده بودند و یکی دو جلسه‌ای هم بنده در آن به‌عنوان شیعه شرکت کردم. آن شبی که ما رفتیم شب اول جلسه بود و همه مذاهب را دیدم که ۲۰-۳۰ تا مصدر قاعده دارند؛ اما به شیعه که رسید مصادر ۱-۲ تا بود و خیلی هم ارتباط با مصادر نداشت. به نظرم *لمعه* رو هم جزو مصادر بیان کرده بودند.

بنده آن شب نشستیم ۲۲ تا مصدر بیان کردم و آنها هم قبول کردند و یادم هست در یکی از جلسات خصوصی‌شان دکتر عطیه (که رئیس تشکیلات قواعد فقهی و مسلط به حقوق و اصول و فقه بود) گفت شما در شیعه چندتا قاعده دارید؟ خب نهایتاً در کتاب‌های ما ۱۰۰ تا قاعده است و چون قبلاً در دفتر تبلیغات کاری به نام *قواعد نانوشته* کرده بودیم که قواعد زیادی را بدست آورده بودیم و آن پروژه ناتمام ماند یعنی نه چاپ شد و نه کار ادامه پیدا کرد ولی یادم هست که کار مفصلی صورت گرفت که آن موقع ۱۲۰۰ قاعده‌ای می‌شد، البته به‌عنوان ثبوتی نه آنچه به‌عنوان قاعده شکل گرفته است. لذا ایشان هم تأیید کرد که ما همان مقدار داریم. البته آن کار نیمه‌تمام ماند اگر دنبال بشود کار بسیار خوبی است و کار ما بر نص متوقف نبود؛ بلکه غیرمنصوص هم استفاده کرده بودیم.

پس باید اعتراف کنیم ما یک کم‌کاری فاحشی در ارتباط با تراث قاعده‌ای‌مان خواه در روایات ما که خیلی زیاد است و جداً احساس می‌کنم از ۱۲۰۰ تا بگذرد و خواه آنچه در کتب فقهی‌مان هست داشته‌ایم اما اهل سنت حسابی کار کردند.

اهل سنت آن دسته از روایاتشان را که حامل چند قاعده بوده است جدا کرده‌اند و قاعده‌ای کرده‌اند مثل *العاریة معدّاة و المنحة مردودة و الدین مقضی و الزعیم غارم* که این یک روایت است و چهار قاعده در آن هست. حالا روایاتی که قاعده دارد زیاد است *الخراج، الضمان، الاعمال بالنیات، المسلم عند شروطهم* و... خود روایات نبوی را که در دستمان هست حامل قواعد زیادی است و در کلام اهل بیت‌علیهم‌السلام که ماشاءالله خیلی زیاد است و مرحوم حرّعاملی بخشی از این روایات را آورده است؛ اما چون اخباری است ما به او زیاد توجهی نداریم. پس از حیث قواعد تنصیصی لا تفاوت بیننا و بین اهل‌السنه مع ذکر نکتة که آنها پُرکار بودند و ما کم‌کاری داشتیم که باید جبران شود.

اقسام قواعد فقه اصطیادی

ذیل قواعد غیر منصوص‌علیه نزد اهل سنت می‌شود دو قسم را قرار داد که این تقسیم در شیعه رواج ندارد:

۱. قواعد مأثوره از سلف و ائمه مذاهب؛

۲. قواعد اجتهادی و استنباطی.

قواعد مأثوره از سلف و ائمه مذاهب

اهل سنت قواعد مأثوره از صحابه و ائمه مذاهب خود دارند است که این قواعد را به‌عنوان قاعده به حساب می‌آورند؛ ولی ما از نص که بگذریم باید اجتهاد کنیم که اعتباری ندارد و ما سلف را مصدر نمی‌دانیم. مثلاً اصحاب امامان ما اگر قاعده‌ای را بگویند که معلوم باشد از امامان نگرفته‌اند به منزله قاعده برای ما نیست؛ اما اهل سنت از خود اصحاب نبی و حتی از شافعی قاعده نقل کرده‌اند. قاعده *انذا ضاق الامر اتسع* که به شافعی نسبت داده شده است یا قاعده *لا ینسب الی ساکت قول قائل و لا عمل عامل* که این هم به شافعی نسبت داده شده و این‌ها منصوص نیست.

قواعد اصطیاد (قواعد اجتهادی و استنباطی)

قسم دوم، قاعده‌های اجتهادی است که می‌توانیم اسم آن را *اصطیاد* بگذاریم. البته اهل سنت زیاد اسم اصطیاد را به کار نمی‌برند و برای شیعه است. حالا این استنباط را نسبت به قاعده اصطیاد می‌نامند؛ چون قاعده‌ها در گوشه‌کنار این فقه گسترده قرار دارد و شما این قواعد را صید می‌کنید و در یک مجموعه‌ای قرار می‌دهید لذا استنباط قاعده را اصطیاد می‌گویند.

در ارتباط با قاعده‌های اصطیادی ما می‌توانیم در ذیل آن چند قسم را قرار بدهیم:
اصطیاد از نص؛ و اصطیاد از غیر نص؛
اصطیاد از نص را هم می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:

۱. بسیط

شما از یک نص، محتوایی را بگیرید که این غیر از منصوص^۴ علیه است. چون منصوص^۴ علیه دقیقاً قاعده با همان ادبیات نص مطرح شده است و ممکن است کمی تغییر بدهید یا علامت اختصاری هنگام اشاره برای آن ذکر کنید. اما می‌توانید با ابزار اجتهاد از درون یک نص، یک محتوایی را درآورید که ماهیت قاعده‌ای دارد. اسم این را باید اصطیاد بگذارید و اگر این باب در خصوص قرآن باز شود به کثیری از قواعد دست می‌یابید که تمام نیازهای ما را جواب می‌دهد.

اما ما الآن در فقر شدید نسبت به قواعد هستیم و قرآن به درد جامعه از همین طریق می‌خورد و ما خیلی از قافله عقیم. حالا اهل سنت هم این قسم را دارند؛ اما کم هست و بیشتر از روایات می‌باشد و از قرآن خیلی کم هست و شاید هم نباشد مثلاً *الغنم بالغرم* که این اجتهاد و اصطیاد است و از این اصطیادها زیاد دارند و از نص روایی آنها بیشتر از ما اصطیاد دارند. یعنی هم قواعد منصوص^۴ علیها روایی آنها از ما بیشتر است اثباتاً نه ثبوتاً که ما بیشتریم و هم اصطیاد از نوع بسیط هم از ما خیلی بیشتر هستند. مثلاً قاعده معروف که *المیسور لا یسقط بالمعسور* که ما هم داریم. آنها این را از این روایت گرفته‌اند:

«من رأی منکم منکراً فالغیره بیده و ان لم یستطع فبلسانه و ان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان»^۴ که طبق اجتهاد خود قاعده درآوردند. یا روایتی دیگر از پیامبر دارند که:

«لا تجوز شهادة خصم و لا ظنین». از درون این روایت قاعده‌ای به نام *التهمه تقدح فی التصرفات* را اصطیاد کرده‌اند.

۲. مرکب

ما از چندنص^۵ یک اصطیادی را انجام دهیم. وقتی ما اصطیادی از یک نص قرآنی نداریم به طریق اولی انضمامی هم نداشته‌ایم. البته تفسیر ترکیبی و قرآن به قرآن داریم که این در تفسیر است. لذا شیعه نه قسم اول و نه قسم دوم را ندارد. درجایی گفتم قاعده^۵ وجوب اعمار الارض. به بنده گفتند از کجا این قاعده را درآوردید؟ گفتم از این آیه شریفه «واستعمرکم»^۵ گرفته‌ام که این اصطیاد بسیط است و قرآن به شدت آماده است. چرا؟ چون ادبیات آن عام است و فرازمانی است. چون خدا فرازمانی است.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۲.

۵. «وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ». (هود: ۶۱)

حتی از یک آیه، چند قاعده می‌توان اصطیاد کرد و تعامل اهل‌بیت (علیهم‌السلام) هم به همین صورت بوده است که از قرآن یک استفاده‌ای می‌کردند که عام هست و قاعده‌گونه است و با نگاه سطحی ما خیلی فرق دارد و در یک جمله آیات قرآن، آستن قواعد است.

همین قاعده عمران فقط منظورش این نیست که یک باغی درست کنید؛ بلکه اصناف زیادی تحت آن قرار می‌گیرد: جاده، معادن، بحار، و دامنه خیلی وسیعی دارد. لذا می‌توان از دل آن قاعده‌ای را اصطیاد کرد. این قواعد برای بین‌الملل دنیای امروز هم هست؛ چون دنیای امروز دنیای توسعه پیدا کرده است و دیدمان را باید عوض کنیم و این قواعد فقط در مسایل شاک و امثال اینها که کاربرد ندارد.

تعریف قاعده فقهی

بنده تعریفی که از قاعده دارم تعریف خاصی است و مضمونش این است که قاعده فقهی، گزاره‌ای فقهی است که موضوع آن دارای شمول است نه شمول مصداقی و نه عمومی و نه اطلاق. چون در این صورت عام و مطلق می‌شود و شمول مصداقی هم که پایین‌ترین نوع شمول است و حکم جزئی دارای شمول مصداقی است. مثلاً گفته می‌شود: *يجب عليكم في الوضوء أن تبدؤوا من مرفق به پایین*. این شمول مصداقی دارد یعنی شامل من و شما و همه می‌شود. پس این حکم جزئی است و حکم اختصاصی زید نیست. شمول حکم از سنخ عموم یعنی افراد را می‌گیرد و عموم افرادی و شمول حالاتی هم می‌شود.

اما شمول اطلاق. اگر یک موضوعی شمول اصنافی داشت این قاعده می‌شود مثل عمران که شمول اصنافی دارد چون عمران فقط از صنف معدن که نیست زراعت، تجارت، بناساختن و غیره همه را می‌گیرد. پس چرا خداوند گفت *واستعمرکم و خداوند به چیزهای کوچک که امر نمی‌کند؛ بلکه به امور خیلی مهم امر می‌کند و فقه عمران ما معطل مانده از همین جاست.*

بخش مهمی از آن نامه امام‌علی (علیه‌السلام) به مالک اشتر در مورد عمران است. راستی چرا ما عادت کردیم به یک فضای کلیشه‌ای که در حدود فقه فردی و عبادی می‌چرخد و گاهی معاملات هم است و از این امور تجاوز نمی‌کند؟! فقه را باید سمت مشکلات امروز ببریم؛ لیکن با قواعد قدیمی که نمی‌شود و لذا قواعد جدید لازم است.

کاربرد قواعد فقهی نزد قدما و معاصران

کاربرد این قواعد در قدما و معاصرین به چه گونه است؟

یک دیدگاهی شهید مطهری به این مضمون دارد که قواعد فقهی می‌تواند به مسایل زمانه پاسخ دهد. گویا نظرشان این بوده که قواعد فقهی بخاطر اینکه چتر کلان و گسترده دارند، می‌شود بسیاری از مسایل مستحدثه را ذیل آنها قرار داد و حکم این مسایل را از طریق آن تطبیق قاعده بدست آورد.

در نگاه سلف ما درباره قاعده فقهی این ارتکاز وجود دارد که می‌شود از قواعد فقهی در پاسخگویی به نوازل (مستحدثات) استفاده کرد؛ اما یک قیدی را قائل شده‌اند که آن قید را مرحوم صاحب‌جواهر ایجاد کرده است و

مرحوم شیخ انصاری هم پذیرفته است و دیگران هم پذیرفته‌اند. آن قید این است که اگر صنف‌های جدیدی شکل بگیرد شما نمی‌توانید قاعده فقهی را بر آنها تطبیق کنید؛ مگر اینکه در فهم و عمل اصحاب وجود داشته باشد. این وجود داشته باشد، طبعاً به این معناست که مسئله مستحدثه نیست؛ بلکه زمان اصحاب هم بوده است ولی آنها تطبیق نکرده‌اند و شما تطبیقش نکنید. مثل بحث لاضرر را که می‌شود با آن اثبات حکم هم کرد یا نه، می‌گوید اصحاب چنین استفاده‌ای نکردند.

حالا سؤال. اگر مسئله‌ای مستحدثه بود، می‌شود قاعده را بر آن تطبیق داد؟ من معتقدم اگر ماهیت این صنف جدید آن‌قدر اختصاصی است که موضوع جدیدی می‌شود، شما از قاعده نمی‌توانید استفاده کنید و باید مصداق بودن این صنف را برای قاعده اثبات کنید. مثل *اعدوا ما استطعتم من قوه* که شما می‌توانید از آن برای تهیه توپ و تانک استفاده کنید که جدید هم هست. اما آیا می‌توان برای ساختن بمب اتم از این استفاده کرد؟ خب این موضوع جدیدی هست و نمی‌توان استفاده کرد؛ اما در اهل سنت زیاد استفاده می‌کنند. آنها خصوصاً در فقه معاملات زیاد از قواعد و قیاس استفاده می‌کنند و فقه جدیدشان هم به همین صورت است.

تأثیر تفاوت دیدگاه نص‌گرا و عقل‌گرا در قواعد فقهیه

س: بین مذاهب اهل سنت بعضی نص‌گرا و بعضی عقل‌گرا هستند. آیا در خصوص قواعد اصطیادی این مذاهب فقهی اهل سنت با هم فرقی دارند یا نه؟ چون انتظار می‌رود قواعد فقهی منصوصه در بین نص‌گرایان بیشتر باشد طبعاً و در میان عقل‌گراها قواعد اصطیادی بیشتری را ببینیم و چه نسبتی هست لطفاً بیان کنید.

ج: بین شیعه و اهل سنت، تفاوت در این است که ما اصطیاد بسیط را هر دو گروه داریم اما آنها بیشتر دارند و اما نسبت به اصطیاد مرکب، در بین ما قاعده اصطیادی استقرائی حتی در اخباری‌ها رواج دارد و در نزد اهل سنت اصطیاد مرکب (استقرائی) به چند شکل صورت گرفته است. یکی اصطیاد استحسانی، یکی اصطیاد قیاسی و یکی اصطیاد اجتهادی متمرکز بر یک نص که گاهی مشاهده می‌شود ولی تأیید از نصوص دیگر می‌گیرد.

لذا نزد آنها غیر از استقراء استحسان، استصلاح و قیاس هم وجود دارد و از این طرق چندگانه قاعده‌شان را اصطیاد می‌کنند. آنها یک اصطیاد بسیط دارند که ما هم داریم و یک اصطیاد مرکب دارند که از چند طریق صورت می‌گیرد. آن وقت بین اهل سنت آن دسته که استصلاح را قبول ندارند دیگر این نوع اصیاد قاعده را ندارند و آنهایی که استحسان را قبول ندارند دیگر این نوع قاعده را ندارند و لذا همه آنها قواعدشان مشترک هست و فرقی در همین زمینه هست.

تأثیر تطورات ساختاری فقه در ساختار و طبقه‌بندی قواعد فقهیه

س: مقدمه‌ای را عرض کنم و بعد سؤالم را مطرح خواهم کرد. اگر فرض بگیریم فقه اهل سنت سه مرحله را پشت سر گذاشته است: دوره فقه سنتی؛ دوره تطبیق با قانون و حقوق؛ و سوم، دوره‌ای که فقه براساس اقتضائات درونی خودش رشد کرده است؛ مثلاً فقه النظریات آمده است و همین‌طور فقه نظام‌های مختلفی که اینها دارند که قطعاً قواعد

فقهی را هم تحت تأثیر قرار داده است. اگر در قدیم قواعد فقهی براساس ابواب فقهی بوده است امروزه قواعد از ابواب فقه سنتی خارج شده و مثلاً فقط فقه نظام خانواده فقه الاسرة قواعد اختصاصی خودش را دارد مطرح می‌کند. این طبقه‌بندی ادوار فقه اهل سنت را حضرت عالی قبول دارید؟ و در واقع تقسیمات قواعد فقهی هم دارد روی می‌دهد یا نه؟

ج: قواعد فقهی یک مسیر را پیموده است؛ اما اخیراً بعضی از اهل سنت که حقوق دان هستند در نظریه‌پردازی از قواعد فقهی استفاده می‌کنند. یعنی قواعد فقهی نزد آنها مصرف نظریه‌پردازانه پیدا کرده است؛ مثل زرقی یا ابوزهره یا سنحوری و... نوعی استفاده فراتر را شاهدیم که تحولی در این باره است.

وضعیت دوم این هست که اینها وقتی پاسخ به مسئله مستحدثه جدید اقتصادی یا پیچیده‌ای را می‌خواهند بدهند از ترکیب قواعد فقهی استفاده می‌کنند و هرگوشه‌ای از آن مسئله را با رجوع به یک قاعده حل می‌کنند. این هم یک نوع تجربه هست.

و یک تحول دیگر که نزد اهل سنت رخ داده، این است که بعضی از این قواعد را که بار مقاصدی دارند بسیار بر زیان جاری می‌کنند و در استنباطات فقهی استفاده می‌کنند.

یک تحولی هم در زمان عثمانی‌ها رخ داد و آن هم اینکه قواعد فقهی را آوردند و لباس قانون بر تن آن پوشاندند و این تحولات رخ داده است. اگرچه در بین اهل سنت همواره این نگاه وجود داشته که نسبت قواعد با همدیگر برخی از قواعد کبری هستند و برخی در ذیل هستند و همان ارتباط هر می است و همان‌گونه که در بین ما صرفاً یک ایده هست، نزد آنها هم همین‌طور اثباتی نشده است؛ اما اینکه قواعد یک باب را ذکر کنند مثلاً قواعد /سره نزد شیعه هم اتفاق افتاده نزد آنها هم اتفاق افتاده است و تفاوت چندانی با هم ندارند. فقط یک نکته درخور توجه است و برای ما هم شاید یک تجربه مهمی باشد که شاید خواستید روی آن کار کنید کار جناب سنحوری است.

سنحوری اصولاً یک مدلی از اختلاط فقه و حقوق را پایه‌گذاری کرده است که لم یسبق له مثل و بعد از او هم شخص دیگری این کار را انجام نداده است. او مصری بود و فوت شده است. کاری که او در الوسیط کرده است کار بسیار مهمی هست و نوعی آمیختگی در حقوق و فقه در کلام ایشان واقع شده است.

به نظر من کتاب سنحوری نیاز به بررسی منهجی و روشی دارد. لذا حتی اگر بر سنحوری تمرکز کنیم و مدل ایشان را بررسی کنیم می‌توان مدلی درآورد. چون فقه اگر بخواهد امروزه وارد جامعه شود باید لباس حقوق بر تن بپوشد والا اگر از فضای حقوق دور باشد قابلیت نفوذ و اجرای آن کم می‌شود. یعنی به‌رغم همه اتقان‌هایی که دارد حقوق به‌منزله یک پُل است. قواعد فقهی در نگاه سنحوری سطحش تا جایی ارتقا یافته که ارتباط با حقوق پیدا کرده است و تطبیقات حقوقی پیدا کرده است. این تحول را می‌شود گفت در میان نسل حقوق‌دان پدید آمده است. البته نه خیلی گسترده خود علمای ما هم برای بیان بحث‌های حقوقی به کتاب ایشان مراجعه می‌کنند.

تأثیر نگاه فردگرایی در فقه بر قواعد فقهیه

س: نگاه فردگرایی در فقه سنتی تأثیری در این داشته که ما سراغ قواعد فقهی نرویم؟

ج: تأثیر داشته در اینکه ما سراغ قواعد فقهی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نرویم و جنس‌های مختلفی از قواعد فقهی هست که در فقه ما هست و ما سراغ آن نرفته‌ایم.

نقش روایات غیر فقهی در کشف قواعد فقهیه

س: روایات غیر فقهی در کشف قواعد فقهی تأثیرگذار است یا نه؟

ج: این مثل آن می‌ماند که شما بخواهید از کلام فقه بگیرد. بله می‌شود لیکن اگر اقتضا داشته باشد. اما به ندرت رخ می‌دهد که از برخی مبانی کلامی، فقه را استخراج کنیم.

نکته‌ای درباره نظام‌های فقهی

س: در خصوص کشف نظام فقهی مثلاً نظام خانواده آیا مبانی کلامی می‌تواند تأثیرگذار باشد؟

ج: کلمه نظام مبهم است و نظام باید تعریف بشود. اگر نظام حقوقی باشد، ما دو قسم نظام حقوقی داریم: نظام حقوقی خرد و کلان.

کلان بر دو قسم است: جامع (نهایی و کامل) و میانی.

نظام حقوقی خرد به این معناست که شما یک موضوع را بگیرید و تمام احکام فقهی آن را در بیاورید؛ در حالی که این احکام باهم ارتباط داشته باشند و این احکام هم بر پایه یک نظام منطقی باشند و اهدافی را هم پی بگیرد. لذا اگر یک موضوع حقوقی دارای این احکام خاص باشد که در ارتباط باهم هستند با چینی خاص و اهداف خاص این را نظام حقوقی ملکیت فکری می‌گویند. ما هم اگر با این نگاه حقوقی احکام فقهی مان را استخراج بکنیم اگر این‌گونه باشد، استخراج چنین نظامی اسمش نظریه فقهی حقوقی است.

یعنی شما با یک نظریه می‌خواهید نظام مربوط به یک موضوع را از منابع فقه رایج و از اندیشه‌ها و اعتقادات و مبانی کلامی بررسی کنید و اگر این نظام حقوقی خرد ایجاد نشود قانون‌گذاری براساس فقه غیرممکن است. اگر ما در نظام کنونی راهمان هموار نیست که قانون‌گذاری فقهی را ایجاد کنیم، علتش این است که وسطی در اینجا نیست و آن نظریه است.

یعنی شما بروید از فقه‌تان همه احکام مرتبط به یک موضوع را در آورید و با یک چینی خاص براساس فهم دینی و فقهی چینی کنید و منطق خاص و روابط خاص و اهداف خاص بعد این را بیاورید با نظام‌های حقوقی کلان راجع آن موضوع هم‌آوردی می‌کند. مثلاً در بحث /فلاس دیدیم نگاه نظام‌های حقوقی به این موضوع اصلاً یک نگاه خاصی است و لذا ما که آمدیم /فلاس را بیان کنیم چون که نظریه نداشتیم چندتا حکم را به هم چسباندیم! اما دیدیم موقع عمل کارآمد نیست؛ چون واجد منطق واحد نیست. اینکه در شورای نگهبان می‌گوید اینجایش مشکل دارد این کافی نیست. آن فقط یکی دوتا ماده را می‌گوید مغایر هست یا نه. اما کل این مجموعه ارتباط و انسجامشان نظام حقوقی خرد می‌خواهد.

نظام حقوقی میانه‌ای این هست که شما حوزه کلان‌تری که چند نظام خرد در آن هست را بیابید نظریه‌پردازی کنید.

نظام حقوقی جامع و شامل هم این است که اصلاً نظام حقوقی اسلام را ارائه کنید. من نظام به این معنی را قبول دارم. یک نظام دیگر هم داریم چیزی که شهید صدر گفته به معنی مکتب است. آن هم درست است و شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها است. یک معنای دیگر سیستم‌های اجرایی است که سیاست‌گذاری در آن هست اجرا در آن هست قوانین خاص هست آن خطوط قرمز مدیریت و اجرا را از فقه می‌گیرید. لذا وقتی می‌گویند نظام باید سریع سؤال کنیم نظام به چه معنا و گرنه در یک ورطه‌ای می‌افتیم که هی دور خودمان دور می‌زنیم.

نقش دلالات التزامی در اصطیاد قواعد فقهی

در آخر یک نکته‌ای را اضافه می‌کنم که برای اصطیاد قاعده مثل سایر اصطلاحات فقهی، تنقیح درستی صورت نگرفته است. یعنی فی‌الجمله می‌دانیم اصطیاد یعنی استنباط؛ اما اینکه این استنباط از رهگذر چه دلالاتی صورت می‌گیرد مشخص نیست از طریق استظهار است یا تضمن و مهمتر از همه از طریق دلالت‌های التزامی با همه اقسامش؟ به نظر می‌رسد ما در بعد اصطیاد تکیه‌کننده بر دلالت التزامی، دچار ضعف هستیم و اگر بتوانیم با تکیه بر دلالات التزامی به سراغ نص برویم، یک کار پرحوصله اما پرفایده‌ای انجام داده‌ایم. در این صورت به کثیری از قواعد دست خواهیم یافت. ضعف ما این است که تراث فقهی مان را حتی بررسی نکردیم تا چه برسد به تراث قرآنی و روایی.

برخی موضوعات پیشنهادی جهت پژوهش

امیدوارم این جلسات سبب بشود پروژه‌هایی در این زمینه نوشته بشود و قواعدی فقهی را که شئون مختلف دارند به بحث بگذاریم.

این مطالب از خود نگارنده برای پروژه‌هایی لازم بدست آمده است:

۱. نسبت بین قاعده‌ها که شبکه‌ای است یا هرمی یا هردو؛
۲. توضیح و تعریف اصطیاد قاعده و فعال کردن اصطیاد؛
۳. قواعد ثبوتی و استخراج و شناسایی آنها؛
۴. رابطه قاعده با نظریه‌های فقهی و استفاده از قواعد در تنظیم فقهی که این بحث مهمی است؛
۵. رابطه قاعده با نظام آموزشی.

آشنایی با سخنران

احمد مبلغی در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای روحانی در قم دیده به جهان گشود. در اوان نوجوانی به حوزه علمیه قم پیوست. دروس مقدماتی و سطح را نزد اساتیدی چون آیات اشتهاردی، ستوده، پایانی و اعتمادی به انجام رسانید و در

مقطع تخصصی دروس خارج از اساتید میرز و به نامی مانند حضرات آیات عظام فاضل‌لنکرانی و مرحوم میرزاجواد تبریزی و... بهره برد.

اهم سوابق: تدریس خارج فقه و اصول؛ رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و مدیر پژوهشگاه فقه و حقوق؛ مدیریت گروه فقه مقارن مدرسه تخصصی فقه و اصول؛ مدیرمسئول مجله دین و قانون و سردبیر مجله الفقه‌المقارن عضویت در هیئت‌تحریریه مجلات تخصصی فقهی؛ حضور در همایش‌های متعدد علمی داخلی و بین‌المللی؛ معاون پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ مدیر مرکز تحقیقات مجمع تقریب مذاهب اسلامی؛ ریاست مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی؛ ریاست دانشگاه مذاهب اسلامی.

اهم آثار: تاریخ تطور قواعد فقهی؛ جهانی‌شدن و جهان اسلام؛ موسوعه الاجماع فی الفقه الامامی (دایره‌المعارفی در زمینه اجماع در فقه شیعه که جلد اول آن به چاپ رسیده است). تاکنون بیش از ۸۰ مقاله عملی‌پژوهشی در مجلات مختلف از ایشان به چاپ رسیده که فهرست ۵۶ عنوان از آنها در سایت دانشوران حوزه به ثبت رسیده است. برای اطلاع بیشتر درباره سوابق علمی وی، ر.ک: پایگاه اطلاع‌رسانی مبلغی (www.moballeghi.ir).

استاد مبلغی هم‌اکنون استاد درس خارج حوزه علمیه قم و عضو مجلس خبرگان رهبری و رئیس مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی است.